

— توغل

بخش نخست

تیم تداوم و تحول و بالکانیزه‌سازی کشور

روایت یک انتخاب یا سلسله‌ی خاطرات آقای رویش که در این اواخر در صفحه‌ی پنجم روزنامه‌ی جامعه باز به نشر می‌رسد، از بسیاری رویدادها و وقایع پشت پرده-ی دو سال پیش کشور و به ویژه از دیدگاه‌ها و طرح‌های تیم همکار رهبری تداوم و تحول و نگرش اتاق فکر مربوط به تیم حزب وحدت اسلامی افغانستان، پرده-برداری کرده است.

بگذریم از اینکه تاریخ در مورد ترکیب افراد اتاق فکر و چگونگی نگرش آن نسبت به همکاری آرمان‌گرایانه با رهبری تیم تداوم و تحول چگونه قضاوت می‌نماید، مساله‌ی مهم در این روایت‌نامه، نگرانی و دغدغه‌ی رهبری تیم تداوم و تحول در مورد اسکان کوچی‌ها و ترس از بالکانیزه‌شدن شمال و برخورد بومیان با مساله‌ی اسکان ناقلین در حوزه‌ی جغرافیایی شمال کشور است.

برنامه‌ی اسکان کوچی‌ها که به گونه‌ی مشکوک و مبهم در منشور آن تیم، به گونه‌ی رسمی اعلام گردیده، ضرورت به بررسی و ارزیابی ندارد، زیرا آنچه که عیان است، چه حاجت به بیان است؛ نه رهبری تیم فرامین غیرمشروع و غیرقانونی سلاطین وقت... صفحه‌ی ۲

سال دوم، یکشنبه، ۲۶ میزان ۱۳۹۴ هجری خورشیدی، ۱۸ اکتوبر ۲۰۱۵

شماره‌ی ۵۴

مهم هفته

پوتین:

برای پس گرفتن شهر حلب

احتمال دارد دامنه‌ی خشونت‌های

افغانستان به آسیای میانه برسد

نیروهای ارتش سوریه با حمایت هوایی روسیه، عملیات تازه‌ی را برای پس‌گرفتن شهر حلب آغاز کرده‌اند. نیروهای ارتش سوریه که از حمایت گروه‌های شبه‌نظامی برخوردار هستند، تلاش دارند تا گروه‌های شورشی و پیکارجو را از این منطقه بیرون کنند.

جنگنده‌های روسیه به مواضع نیروهای مخالف بشار اسد، رئیس‌جمهوری سوریه در شهر حلب که در ۳۵ کیلومتری مرز با ترکیه است، حمله کردند. همزمان با این حملات، نیروهای زمینی ارتش سوریه از چندین نقطه حملات خود را آغاز کردند. گفته شده هدف این حملات متوجه جنوب شهر حلب است.

نیروهای سوری به دنبال آغاز حملات هوایی روسیه به مواضع گروه موسوم به دولت اسلامی (داعش) و سایر گروه‌های مخالف رئیس‌جمهور سوریه، چندین عملیات را در گوشه و کنار کشور برای کنترل مناطق از دست‌رفته آغاز کرده‌اند.

حلب که یکی از بزرگ‌ترین شهرهای سوریه است، زمانی از مراکز مهم اقتصادی این کشور بود، اما به دنبال آغاز جنگ سوریه، دچار خرابی‌های گسترده‌ی شدیدی شده است. این شهر شاهد شدیدترین درگیری‌ها بوده و بخش زیادی از جمعیت آن کشته یا آواره شده است. نیروهای دولتی تنها کنترل بخشی از این شهر را در دست دارند. هنوز دو میلیون سوری در این شهر زندگی می‌کنند.

ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه گفته، ممکن است دامنه‌ی خشونت‌ها از افغانستان به جمهوری‌های سابق شوروی در آسیای میانه کشیده شود.

آقای پوتین این سخنان را در جریان نشست رهبران کشورهای مستقل همسود در قزاقستان بیان کرد، او در این نشست گفت: "اوضاع افغانستان حقیقتاً نزدیک به بحرانی شدن است." او با اشاره به فعالیت‌های پیکارجویان در افغانستان گفت: "گروه‌های مختلف تروریستی در صدد نفوذ بیشتری هستند و هدفشان را که گسترش فعالیت‌های آنها است، پنهان نمی‌کنند." به گفته‌ی آقای پوتین، یکی از اهداف گروه‌های تروریستی راه‌یافتن به آسیای میانه است.

رئیس‌جمهور روسیه از کشورهای شرکت‌کننده در این نشست خواست تا در اقدام مشترک، مانع از عبور پیکارجویان داعش از مرز افغانستان و ورود به این کشورها شوند.

آقای پوتین همچنین گفته است که حدود ۷ هزار شهروند جمهوری‌های سابق شوروی با پیوستن به داعش برای این گروه می‌جنگند.

رهبران کشورهای شوروی سابق موافقت کردند تا یک ستاد مشترک دفاعی تشکیل دهند که در صورت بروز بحران توانایی لازم مهار آن را داشته باشند.

این در حالیکه که باراک اوباما، رئیس‌جمهوری امریکا اعلام کرد که بیشتر از ۵ هزار سرباز این کشور در افغانستان باقی خواهند ماند.

جنگ روزمره‌ی



کشم — بهرام آمونبایی

روزمره‌شدن جنگ سبب می‌شود تا مردم بجای شنیدن خبرهای صلح و آرامش و همدگرپذیری، خبرهای نفاق قومی، کشتار و تجاوز جنسی به افراد متعلق به فلان قوم و قبیله را بشنوند. این رویدادها از نظر روانی روی افراد تاثیر بد بجا می‌گذارد و به این ترتیب خشونت، نفاق و نفرت میان اقوام و تبارهای مختلف را در شمال و شمالشرق بیشتر می‌کند.

روزمره‌ی شدن جنگ، خشونت و درگیری میان نیروهای جنگی را دوامدارتر می‌کند و همه چیز را جنگی می‌سازد. مردم که نمی‌توانند جنگ را متوقف کنند، زندگی کردن در آن را فرا می‌گیرند. زندگی در جنگ عادت می‌شود و این عادت جنگ را بازتولید می‌کند.

با وجود حفظ استراتژی تشدید تنش در سوریه

امریکا عرصه را برای روسیه هموار می‌کند



آنها در ابتدا در خارج از مرزهای سوریه آموزش می‌بینند، بعد به داخل سوریه منتقل می‌شوند. البته این استراتژی که از ابتدای سال جاری در دستور کار دولت اوباما قرار گرفته تا کنون جواب نداده و این مساله سبب شده که انتقادهای شدیدی متوجه باراک اوباما، رئیس‌جمهور امریکا شود.

وزارت دفاع امریکا اعلام کرده است که تمرکز خود را به جای آموزش به دادن سلاح و مهمات به گروه‌های مخالف که فرماندهان امریکایی اخیر آنها را شناسایی کرده اند و مطمئن هستند که هیچ ارتباطی با گروه‌های تندرو ندارند، منتقل کرده است.

ایالات متحد امریکا هیچ دوستی میان مخالفان مسلح سوری که از آنها حمایت می‌کند، ندارد، به ویژه بعد از شکست گردان ۳۰ که جبهه النصره نیروهای آن را دستگیر کرد که بعد از آن امریکا دستور به انحلال این گردان داد.

ناظران بعید نمی‌دانند... صفحه‌ی ۳

ایالات متحد امریکا برگه‌ی برنده‌های کافی برای فشار به روسیه جهت جلوگیری از دخالت بیشتر آن در سوریه ندارد یا حتی نمی‌تواند کاری کند که سوریه به افغانستان جدید برای روسیه تبدیل شود. برعکس، داده‌های گوناگون حاکی از آن است که واشنگتن می‌رود عرصه‌ی بازی را به سود روسیه خالی کند و اجازه دهد روسیه تنها بازیگر عرصه‌ی سیاسی سوریه باشد بدون این که برخوردی پیش‌بینی نشده به وجود آید.

شکی نیست که رهبران امریکا به جنگ کلامی و سخنرانی‌های رعب‌آور ادامه می‌دهند و این گونه وانمود می‌کنند که در برابر طرح‌های روسیه خواهند ایستاد، طرح‌هایی که اکنون روشن است که سوریه نخستین مقصد آن است و قصد دارد به دنبال آن عراق و افغانستان و هر جایی که امریکایی‌ها در آن شکست خورده اند را نیز زیر چتر حمایتی خود بیاورد.

کاخ سفید گفته است که بسیاری از تلاش‌های شکست‌خورده‌ی خود در آموزش نیروهای مخالف معتدل سوری که با داعش می‌جنگند را متوقف می‌کند و به جای آن به آنها اسلحه و مهمات می‌دهد تا بتوانند در عرصه‌ی میدانی مبارزه کنند.

رسانه‌های امریکایی می‌گویند که امریکا برنامه‌های کوتاه‌مدت برای آموزش نیروهای مخالف به ارزش ۵۸۰ میلیون دلار در نظر گرفته و قصد دارد آنها را به سلاح‌های جدید مجهز کند.

درس‌های قندز



این سیاست که در محوریت آن جایجایی و اسکان قومیت خاص و تمرکز اقتدار قرار دارد، بسیاری از شهروندان کشور را به این شک و تردید واداشته که طالبان و تروریسم پروژه‌ی بی برای ایجاد زیربنای مطمئن قومی در شمال کشور توسط تیم رهبری دولت وحدت ملی است؛ این گمان از آنجا ناشی می‌گردد که بسیاری از اعضای تیم رهبری پیش از دسترسی به قدرت از عدم موجودیت ناآرامی درون اقوام دیگر و یا از نبود اقوام غیرهویی در زندان‌ها رنج برده و از استمرار جنگ در جنوب به شدت ناراحت ولی هم اکنون از تشدید جنگ در شمال، کوچکترین واکنش از خود نشان نمی‌دهند.

پس از تصرف قندز توسط... صفحه‌ی ۳

رویدادهای اخیر، به ویژه تصرف شهر قندز توسط طالبان و شبکه‌ی تروریسم بین‌المللی نشان داد که مردم افغانستان برای ایجاد دولت-ملت، راه دور و درازی را در پیش دارند.

این تراژیدی نشان داد که سیاست توسعه‌ی قومی در جریان ۱۴ سال اخیر به شکل هوشمندانه زیر پوست این جغرافیای بشری، همانند گذشته ادامه داشته و حتی در بسیاری موارد، به شکل غیرقابل تصور تشدید گردیده است.

سیاست توسعه‌ی قومی که در گذشته در محور حذف قومی و تبعید و یا اسکان و جایجایی جبری به اجرا در می‌آمد، هم‌اکنون با اندک تغییر در یک بُعد، اما در ابعاد دیگر به مراتب گسترش و توسعه یافته است.

کشم... آزاد



طالب‌سازی؛ قوم‌بازان

خیر نمی‌بینند

ب. آذری

در این شکی نیست که قوم‌بازان پشتون، چه دولتی و چه غیردولتی از روند طالب‌سازی در شمال و شمالشرق پشتیبانی می‌کنند. قوم‌بازان دولتی حتا به گفته‌ی عبدالله عبدالله، رئیس اجراییه‌ی "حکومت وحدت ملی" در تلاش توجیه جنایت‌های هولناک طالبان در شمال و شمالشرق اند و عده‌یی هم سعی دارند ثابت کنند که فاجعه‌ی قندز کار این گروه نبوده و عوامل بیگانه‌ها سعی کرده اند با تجاوز بر زنان و دختران تاجک و ازبک در این ولایت جنگ قومی را شعله‌ور سازند. اگر برای لحظه‌یی طالبان را نیروی فرشته‌خو و آسمانی بدانیم که برای خیر و سلامت انسان به زمین آمده اند، بازهم کسی نمیتواند این حقیقت تلخ را انکار کند که اشغال قندز از سوی طالبان زمینه‌ساز جنایت جنگی در این ولایت شد؛ مساله‌یی که مقصربودن طالبان را ثابت می‌کند.

قوم‌بازان غیردولتی هم به ویژه از راه رسانه‌ها در صدد صفاکاری جنایت‌های طالبان اند و اربکی‌سازی را عامل جنگ در شمال و شمالشرق قلمداد می‌کنند. دست‌داشتن نیروهای اربکی در جنایت، اخاذی، قاچاق مواد مخدر، مردم‌آزاری و تجاوز جنسی را کسی نمی‌تواند انکار کند. اینهم درست است که اربکی‌ها یکی از عوامل جنگ و جنایت در شمال و شمالشرق اند. اما برنامه‌ی ایجاد پولیس محلی از سوی بزرگان پشتون پیشنهاد شد و حکومتی آنرا تطبیق کرد که یک پشتون در راس رهبری آن قرار داشت؛ فردی که بسیاری‌ها او را هم در جمله‌ی مدیران ارشد طالب‌سازی در شمال قرار می‌دهند.

حالا فرض کنیم که ایجاد مدارس دینی در شمال و شمالشرق (یکی از منابع سربازگیری و حامیان محلی طالبان) در زمانی که خنیف اتمر وزیر معارف بود و سپس عملی‌شدن طرح پولیس محلی از سوی وزارت امور داخله که بازهم آقای اتمر در راس این وزارت بود، همه پیش‌زمینه‌های برنامه‌ی طالب‌سازی در شمال و شمالشرق بوده و آگاهانه پیش برده شده است؛ پس چه کسی میتواند مقصر اصلی جنگ و جنایت در شمال و شمالشرق خوانده شود؟ اگر وزارت معارف میلیونها دالر پولی را که به ایجاد مدارس دینی اختصاص داده بود، صرف ایجاد مکاتب می‌کرد، و وزارت امور داخله هم بجای اربکی‌سازی روی ظرفیت‌سازی پولیس ملی تمرکز می‌کرد، کار به اینجا نکشیده بود؛ شمال و شمالشرق به لانه‌ی بی‌ثباتی و جنگ مبدل نمیشد، نه پشتونی مورد اذیت و آزار اربکی‌ها قرار می‌گرفت و نه طالبان تاجیک و ازبکی را کشته و یا به او تجاوز می‌کردند.

نفوذگیری بیشتر طالب و داعش در شمال و شمالشرق برای عده‌یی که از سهم بیشتری در سیاست این مناطق برخوردار نیستند از نظر پایه‌ی قومی ظاهرن مفید تمام می‌شود؛ اما اگر قوم‌بازان پشتون به این فکر خام اند که با قدرت‌گیری طالبان در شمال و شمالشرق قوم پشتون به نان و نمک بیشتری خواهد رسید، اشتباه می‌کنند. قوم‌بازان پشتون با پشتیبانی از برنامه‌ی طالب‌سازی تیشه به ریشه‌ی خود می‌زنند. هم قوم و قبیله‌ی خود را از راه بسترسازی به تدریج اسلامی و نهادینه‌سازی خشونت و آدم‌کشی از دانش و تمدن بشری دور می‌سازند، و هم زمینه‌ی تقویت بیشتر جنگ‌سالاران جهادی را که بیشتر تاجیک و ازبک هستند فراهم می‌سازند. از این نظر، قوم پشتون که در شمال و شمالشرق اقلیت است از دو سو زیانمند می‌شود و قوم‌بازان پشتون هم بهره‌ی زیادی از برنامه‌های خرابکارانه و خشونت‌بارشان نخواهند برد.

قوم‌بازان پشتون باید با چشم و گوش باز به محیط پیرامونی‌شان ببینند و این واقعیت را به خوبی درک کنند که دوران تمامیت‌خواهی و فاشیسم قومی مدت‌ها پیش به سر رسیده و هویت‌ها این بیداری را پیدا کرده اند که چگونه از خود در برابر شوونیسم و برتری‌خواهی قومی دفاع کنند.

یادداشتهای یک شاهد عینی از جنگ در شمالشرق

جنگ روزمره‌یی

نیز مستولی شده و نیروهای مخالف طالبان تنها در فکر دفع حمله‌های طالبان اند نه راه‌اندازی عملیات‌های پاکسازی. طالبان هم با بهره‌برداری از این فرصت از تاکتیک جنگ و گریز کار می‌گیرند؛ گاهی یک منطقه را تصرف می‌کنند، اما وقتی با دفع حمله‌ی ارتش و یا اربکی‌ها روبرو می‌شوند پا به فرار گذاشته و به پناهگاه‌هایشان برمی‌گردند.

بازتولید جنگ

بزرگترین ضربه‌یی را که روزمره‌شدن جنگ به مردم میزند، گسترش تبلیغات جنگ به جای تبلیغات صلح است. در شمال و شمالشرق بیشتر خبرها در مورد جنگ اربکی‌ها با طالبان و گسترش فعالیت‌های این گروه تروریستی در مناطق دیگر است. جنگ و جنایت هم قهرمان‌های خودش را دارد و مردم مدام در مورد آنها تبصره می‌کنند؛ فلان قوماندان اربکی در فلان روستا در جنگ با طالبان تعداد زیادی از آنها را کشت و منطقه را از دست طالبان پس گرفت. این خبر در میان مردم دست به دست می‌شود و از آنجا که منبع مستقل خبری هنگام درگیری میان اربکی‌ها و طالبان وجود ندارد و کمتر در مورد این نبردها اطلاع‌رسانی می‌شود، بازار تبلیغات و شایعه‌سازی هم گرم است.

روزمره‌شدن جنگ مردم را از انتخاب گزینه‌های

غیرنظامی دور کرده و دست همیاری به سوی کسانی دراز می‌کنند که تازه سایه‌ی سیاه‌شان از روی آنها در حال دورشدن بود.

روزمره‌شدن جنگ سبب می‌شود تا مردم بجای شنیدن خبرهای صلح و آرامش و همدیگرپذیری، خبرهای نفاق قومی، کشتار و تجاوز جنسی به افراد متعلق به فلان قوم و قبیله را بشنوند. این رویدادها از نظر روانی روی افراد تاثیر بد بجا می‌گذارد و به این ترتیب خشونت، نفاق و نفرت میان اقوام و تبارهای مختلف را در شمال و شمالشرق بیشتر می‌کند.

روزمره‌یی‌شدن جنگ، خشونت و درگیری میان نیروهای جنگی را دوامدارتر می‌کند و همه چیز را جنگی می‌سازد. مردم که نمی‌توانند جنگ را متوقف کنند، زندگی‌کردن در آن را فرا می‌گیرند. زندگی در جنگ عادت می‌شود و این عادت جنگ را بازتولید می‌کند.

رونق جنگ‌گرایی و گسترش برنامه‌ی طالب‌سازی، شمال و شمالشرق را که تازه میخواست راهش را به سوی صلح، آرامش و مدارا باز کند، دوباره در آغوش تندروری اسلامی پرت کرده و روشن نیست این مسیر تا کجا و چگونه طی خواهد شد.

بزرگترین ضربه‌یی را که روزمره‌شدن جنگ به مردم میزند، گسترش تبلیغات جنگ به

جای تبلیغات صلح است. در شمال و شمالشرق بیشتر خبرها در مورد جنگ اربکی‌ها

با طالبان و گسترش فعالیت‌های این گروه تروریستی در مناطق دیگر است. جنگ و

جنایت هم قهرمان‌های خودش را دارد و مردم مدام در مورد آنها تبصره می‌کنند؛ فلان

قوماندان اربکی در فلان روستا در جنگ با طالبان تعداد زیادی از آنها را کشت و منطقه

را از دست طالبان پس گرفت. این خبر در میان مردم دست به دست می‌شود و از آنجا

که منبع مستقل خبری هنگام درگیری میان اربکی‌ها و طالبان وجود ندارد و کمتر در

مورد این نبردها اطلاع‌رسانی می‌شود، بازار تبلیغات و شایعه‌سازی هم گرم است.

روزمره‌شدن جنگ مردم را از انتخاب گزینه‌های غیرنظامی دور کرده و دست همیاری

به سوی کسانی دراز می‌کنند که تازه سایه‌ی سیاه‌شان از روی آنها در حال دورشدن

بود.

تیم تداوم و تحول و ...

در مورد توسعه‌ی قومی و آن هم در شمال و سایر حصص کشور برای تبار معین در نظر داشته و بخشی از مشغولیت ذهنی وی بوده است؛ از همان سبب با شعار تداوم و تحول وارد کارزار انتخاباتی گردید. این رویکرد در واقع تداوم اسکان ناقلین از جنوب به شمال و تداوم کار امان الله در صد سال پیش از امروز است. فقط با این فرق که آنرا با ابزار جدید توطئه و ریاکاری و دانش مردم‌شناسی متحول ساخته است. امضای تفاهم‌نامه با صلح اولپندی در صدسال پیش شباهت تام دارد.

در این روزها که جنگ قندوز از جانب عفو بین الملل جنایت جنگی اعلام گردیده و رئیس دولت در همان روزهای اول سقوط قندز با ایما و اشاره از مدیریت آن جنگ یاد کرد، شک و تردید در مورد صداقت وی در افکار عامه به خوبی مشهود بود. ترس نظامیان پاکستانی از فشار سیاسی و نظامی این تیره‌ی نژادی که از آوان تولد جغرافیایی بنام پاکستان در سال ۱۹۴۷ تا امروز، زمانی افزایش و گاهی کاهش یافته به ویژه پس از سال ۱۳۵۸ ه. ش و ۱۹۹۷م با یک برنامه‌ی منسجم و پیچیده مدیریت گردیده است. به نظر می‌رسد، گزینش رهبران ISI

و یا مهره‌های استعماری قرن ۱۹ را لغو اعلام می‌نماید و نه دست از اسکان کوچی‌ها روی اراضی بومیان و جغرافیای مورد نظر بر می‌دارد. اما مساله‌ی مهم که در این روزها به یک منازعه‌ی خونین مبدل گردیده و به شکل غیررسمی یک نوع جنگ تباری را در شمال نمایندگی می‌کند، ترس دوم رهبری آن تیم است. گمان می‌رود موضوع ترس از بالکانیزه‌شدن شمال و جنگ تباری و زبانی در اولویت برنامه‌ی کاری وی قرار داشته و یا بنا به رویکرد دیگر از همان ابتدا حل مساله‌ی تباری در شمال برای اقلیت مشخص تباری برای وی برتر از حل مسایل کلان کشوری و ملی بوده است.

سوابق دیدگاه وی از دوران آموزش در مکتب تا تحصیل در دانشگاه امریکایی بیروت و از آنجا تا دوران سیاه حاکمیت امارت اسلامی طالبان و همکاری وی با آن نظام نشان می‌دهد که موصوف از همان آوان کودکی تا زمانیکه به اسناد معتبر علمی در مورد مردم شناسی نایل آمده و سپس از آن در دوران کار و مصروفیت‌های سیاسی، برنامه‌های مختلف را

از درون این تیره‌ی تباری توسط نظامیان عمدتن پنجابی و سیاستمداران سندی پاکستان کاملن به منظور خاص و با هدف کاهش فشار این تیره‌ی قومی روی اسلام آباد و بالمقابل افزایش آن روی کابل برنامه‌ریزی شده است.

آن فشار نظامی در این اواخر به آسانی گروه‌های هراس افکن را متواری و وارد افغانستان ساخت. افغانستان که در خفا با بخشی از اعضای سازمان استخبارات پاکستان این سناریو را پی‌ریزی کرده بود، با سرور و شادی مهمانان نو وارد را استقبال و ظاهرن ادعا می‌شد که این گروه‌های هراس‌افکن در ولایات هم‌مرز درون اردوگاه‌ها جابجا و اعاشه می‌شود، اما به زودی معلوم شد که این نیروها از چندین مسیر زمینی و هوایی به شمال اعزام و در نقاط مورد نظر در مناطق هم‌تباران شان، جابجا و مستقر می‌گردند.

ریاست حکومت وحدت ملی، بار بار در جواب و نگرانی مردم و رسانه‌ها از انتقال هوایی و جابجایی این نیرو در شمال دفاع و به سردی از مردم گلایه و این نیرو را برای افغانستان مشکل‌ساز ندانست. اینگونه دفاعیه بنابه نورم دیپلوماتیک از طرف رهبری نظام در مورد مشکل‌سازی این نیرو نه برای افغانستان بلکه برای همسایه‌های شمالی و یا روسیه در همان زمان رویکرد نامناسب و غیرمعیاری به حسن همجواری و همسایگی نیک محسوب می‌شد.

ادامه دارد.

درس‌های قندز

طالبان و جابجایی آنان در روزهای عید در داخل شهر که یقینن دستگاه دولتی از آن با خبر بوده ولی با سکوت آنرا به گونه‌یی مدیریت و همراهی کرده است، این شایعه سرزبان‌ها افتاد که دست پنهان آنچه‌آنکه جنگجویان تروریست را از جنوب به شمال توسط نیروی هوایی کشور انتقال می‌داد، این بار در انتقال و جابجایی در اطراف، داخل و حتا درون ساحات مسکونی و منازل خاص در داخل شهر نیز آنان را همراهی کرده است.

این گمانه‌زنی‌ها روی چندین دست همکار با تیم تروریزم در تصرف شهر قندز تاکید داشت و از آنان نام می‌برد. متاسفانه همه اذعان دارند که این دست‌ها، هویت مشترک با هم داشته ولی از آدرس‌های مختلف همدیگر را یاری و همکاری می‌نمودند. این دست‌ها مانند گذشته، عبارت بودند از:

الف: دست‌های برونی: دست‌های برونی در برون از مرزهای کشوری قرار داشته و از همان اوان شکل‌گیری مقاومت علیه تهاجم اتحاد جماهیر شوروی در تولید، توزیع و سهمیه‌بندی بنیادگرایی و افراطیت در افغانستان زیرکانه عمل کرده و در جریان عمل برای جغرافیای افراطیت و رهبری آن گزیننه‌هایی را مدنظر قرار داده و سپس با برنامه‌ی منسجم، اما پیچیده و پنهان در جریان چند دهه آن را مدیریت و رهبری کرده است. این دستها، این بار در قندز نیز به شدت فعال بود.

ب: دست ستون پنجمی: این دست که از پیچیدگی ساختار اجتماعی و سیاسی کشور مایه می‌گیرد، در طول تاریخ این کشور به ویژه پس از شکل‌گیری استعمار، مدام در همیاری با دست‌های برونی فعال بوده و در بسیاری موارد از کانال‌های پیدا و زمان دیگر از چینل‌های پنهان برونی تمویل و اكمال گردیده است. این شیوه‌ی روابط در جریان قرن ۱۸، ۱۹ و ۲۰ توسط سران ساختارهای قبیله‌ی ایجاد و توسط نخبگان کارکشته و هوشمند استعمارگران در چند مرحله برنامه‌ریزی، مدیریت و نظر به تقاضای زمان تغییرات بنیادی در گزینش آن صورت گرفته است. این دست در سقوط قندز سهم برجسته و جدی و برای اكمال نظامی، آزادی زندانیان، معرفی اهداف، ساحات هدف برای چپاول و معرفی افراد و اشخاص مخالف تروریزم نقش کلیدی را به عهده داشته و از درون شهر، اطراف و حتا کوچه و پسکوچه‌های شهر شبکه‌ی تروریزم را یاری کرده است.

دست برونی تا تهاجم شوروی سابق از رویکرد کلاسیک و تکیه روی رهبران ساختار ایلی و قبیله‌ی بهره گرفته، اما پس از تهاجم اتحاد شوروی در جریان سال ۱۳۵۸، رویکرد دیگری را ظاهرن در مخالفت با اتحاد شوروی رویدست قرار داده و به جای سران ساختار قبیله‌ی، روی سران ساختار اعتقادی قبایل و اقوام کشور برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری را آغاز کردند. برخی‌ها بر این نظر اند که این راهکار در جریان سالهای پس از ۱۳۴۳ و شکل‌گیری اولین سلول‌های بنیادگرایی در دوران محمد ظاهر، شاه سابق و سرانجام گسترش آن در قالب جنگ‌های پارتیزانی در

لغمان، پنجشیر و یا بدخشان و پس از شکست توسط اردوی دولتی و فرار رهبران آن‌ها در خارج از مرزهای جنوبی در دوران جمهوریت محمد داوود ارتباط می‌گیرد.

دست بیرونی با رویکرد جدید، در عین حال که در ظاهر روی اعتقادات و باورهای دینی و ایجاد حکومت اسلامی تاکید می‌کرد، اما به گونه‌ی عریان روی هویت‌های خاص قومی توجه‌ی بیشتر نموده و به جای رهبران ساختار قبیله‌ی ساختار هویتی و قومی نخبگان اعتقادی را کاملن مدنظر قرار می‌داد.

این راهکار سرانجام در جریان دهه‌ی ۱۹۹۰ م به جنگ خانمانسوز داخلی انجامید که مواد سوخت آن را رهبران ساختارها عمدتن از طریق ساختار قومی تهیه و با تهیه‌ی خوراک اعتقادی آنرا در جهات جنگ اعزام می‌کردند. در مرحله‌ی بعدی پس از آنکه اداره و کنترل کشور از طریق ستون پنجم که اصولن در راس آن به ظاهر ساختار نیرومند عقیدتی قرار داشت، به شکست عریان دچار گردیده، پس از آن به جای انتخاب سران ساختارهای عقیدتی اقوام و ملیت‌ها، توجه اکید برای رهبری آن روی سران ساختارهای عقیدتی هویت خاص قومی متمکز و در نتیجه تروریزم و طالبان از بطن آن سیاست پدیدار گردید. این پروژه که به توسعه‌ی تروریزم و سرانجام به حملات نیویارک انجامید، در مرحله‌ی دیگر دست‌های برونی را وادار کرد تا این بار با رویکرد به ظاهر دولت-ملت‌سازی مدرن ستون پنجمی‌های دیگری را رویکش کار قرار داده و با سرهمبندی کنفرانس بن اول، بار دیگر به گذشته برگشته و روی پیوند خون افراد با ساختار قومی سرمایه‌گذاری دیگری را آغاز نماید.

انتخاب رهبری ساختار قومی به جای رهبری هویت اعتقادی و قومی درحالی صورت گرفت که جامعه‌ی آسیب دیده‌ی افغانستان در جریان حاکمیت امارت اسلامی به شدت از ناحیه‌ی قومی‌شدن قدرت زخم برداشته و اجتماعات انسانی در این کشور در محوریت اقوام آرایش سیاسی یافته بودند.

رهبری جدید نظام که با احتیاط و دلپهره به مساله‌ی قومی توجه و از تنش آن جلوگیری می‌کرد، اما در اساس منازعه‌ی قومی را وارد مرحله‌ی خاصی از تاریخ معاصر کشور ساخت.

این درحالی بود که هر نوع توجه به توسعه‌ی آموزش و پرورش و حتا توسعه‌ی اقتصادی، امنیتی و سیاسی توسط کارگزاران نظام جدید از آن منظر مورد توجه و بررسی قرار می‌گرفت.

رهبری نظام که توسط رهبری یکی از ساختارهای قومی هدایت می‌شد، بدنه‌ی به ظاهر هم‌نظر آن که در کل متاثر از گرایشات قومی، زبانی و یا به نوعی با گرایشات بنیادگرایی و افراطیت در تماس بود، کشور را در کل به طرف سیاست‌گذاری قومی جهت داده و در برون از نظام با سیاست "کج‌دار و مریز" با تروریزم و افراطیت باب معامله و مغالزه را باز کرد. این معامله و بده و بستان به تدریج درون نظام ستون پنجم قوی قومی آفرید که یک دست آن در برون با شبکه‌های استخبارات منطقه و دست دیگر آن در داخل با حلقات مورد نظر، اما مخالف نظام هماهنگ گردیده و در بستر زمان پس از اعتمادسازی روی برنامه‌ریزی واحد به کار آغاز کردند. در جریان این هماهنگی بود که به شکل عریان

امریکا عرصه را برای روسیه...

قبولی از آنها دیده نمی‌شود. اگر اپوزسیون فعال سیاسی وجود داشت می‌توانست امور سیاسی سوریه را به دست بگیرد و احترام داخلی و بین المللی خود را حفظ کند.

در همین رابطه روزنامه‌ی واشنگتن‌پست نوشت که نیروهای مخالف سوری از ایالات متحد امریکا موشک‌های استیونگر خواسته اند و گفته اند که به این ترتیب می‌خواهند قوه‌ی دفاعی خود را بهبود بخشند و در قبال حملات هوایی روسیه وضعیت بهتری داشته باشند.

لورانس کورپ، معاون سابق وزیر دفاع امریکا که منصب مستشار اول در مرکز مطالعات دفاع امریکا را بر عهده دارد از کشورش خواست که با تجهیز نیروهای مخالف سوری با سامانه‌های دفاع هوایی مخالفت کند، برای این‌که این سلاح‌ها می‌توانند علاوه بر استفاده علیه روسیه علیه پیمان بین المللی که ایالات متحد امریکا رهبری می‌کند نیز استفاده شوند.

ناظران انتظار دارند که صحبت از مسلح‌کردن مخالفان سوری بخشی از جنگ کلامی با مسکو باشد و واشنگتن همچنان به استراتژی فعلی خود

تحلیل وتاریخ

مکاتب و موسسات تحصیلات عالی و نظام آموزشی کشور با برنامه‌ی دولتی به طرف افراطیت سوق گردیده و ده‌ها هزار شهادت‌نامه و اسناد مدارس دینی که عمدتن پاکستانی بود، مورد تایید نظام آموزشی قرار گرفته و پس از زمینه‌سازی به اشتغال و کار مورد تشویق و نوازش نظام قرار داده شد.

در کنار آن پروژه‌ی خلع سلاح در مناطق مورد نظر اما هم‌هویتی از نظر دور داشته شد و برخلاف در مناطق دیگر به شدت روی آن توجه صورت گرفت. به تعقیب آن برنامه‌ی ورود و برگشت مهاجرین با پلان دولتی از نوع اسکان ناقلین در عهد امانی و یا ظاهرخانی برنامه‌ریزی گردیده و گروه‌های قومی ماورای سرحد از طریق آن برنامه با ادعای هویت افغانی وارد و پس از تمویل از طروق مختلف در ساحات معین اسکان داده شد. توسعه‌ی ناامنی و توسعه‌ی اقتصادی مناطق با برنامه گردیده و ناامنی از طریق گماشتگان واردشده از ماورای مرزها در مناطق معین دامن زده شد. این برنامه که با استفاده از تمرکز قدرت در قانون اساسی به دست رئیس نظام به ثمر رسیده بود در فرجام به "حکومت وحدت ملی" و آن افتضاح بی‌نظیر در تاریخ منجر گشت.

در فرجام، "حکومت وحدت ملی" که از بستر یک انتخابات آبروبرفته و مقتضح زیر فشار عوامل خارجی سبز شد، رهبری آن در عین حال که هیچگاه پایگاه و جایگاه اجتماعی حتا درون ساختار هم‌هویتی‌اش هم کسب نتوانست، به شدت مدیون حلقات فاسد و پرورش‌یافته در نظام پیشین و حلقات مافیایی قدرت که پیش از انتخابات در کمین گرفتن قدرت با برنامه و دست پر، وی را همراهی می‌کرد، قرار گرفته و در چنگ آنان گیر ماند. این حلقات که گروه‌ها که در جریان انتخابات در جغرافیای معین قومی وی را به شکل ارادی و یا غیرارادی در گرو تروریزم طالبانی قرار داده و در هماهنگی با آن شبکه، پروژه‌ی تقلب را در جغرافیای معین راه‌اندازی و در نتیجه گروه‌های تروریستی را با قرار و مدار مخفی در نظام شریک و یا با کمک غیررسمی در برون از نظام با خود هماهنگ و قانع ساخته بود، سرانجام وی را در راس مافیای مدیریت اقتدار سیاسی قرار داد.

اقدامات و یا وعده‌های دروغین و عوام فریبانه‌ی انتخاباتی، پس از پیروزی به زودی فراموش گردیده و برنامه‌ی نظام‌سازی در جهت توسعه‌ی سیاسی به نفع قوم خاص رویدست گرفته شد. به نظر می‌رسد که وعده‌ها فقط در مورد موافقه با گروه‌های تروریستی عملی گردید. اعزام والیان و مسوولان امنیتی بر اساس توافقات پشت پرده با گروه‌های تروریستی آن گروه‌ها را به شدت ذوق زده و فرصت داد تا با استفاده از گروه‌های وابسته و حلقات مربوط هویتی درون نظام اداری و امنیتی کشور به آرامی به ایجاد ستون پنجم پرداخته و در هماهنگی با آنها حلقات اجتماعی و قومی‌اش را در ساحات مورد نظر تنظیم و با ایجاد پایگاه جنگی درون آن حلقات برای ورود به مراکز سیاسی ولایات و شهرها روزشماری نمایند. تا آنکه این زخم ظاهرن سرپوشیده پس از چهارده سال به تاریخ ۱۲ میزان بار دیگر عود کرده و پس از دهن‌بازکردن هر آنچه کثافات و بدی بود بیرون داد. این درحالی بود که شهر قندز سقوط کرده بود، اما رهبری نظام با روان آرام و لیخنند، نسبت به ادای دین و تمهد به حرمت و هویت قومی‌اش به مردم افغانستان اطمینان می‌داد که اوضاع تحت مدیریت است؟! آری، اوضاع بدون شک تحت مدیریت بود.

محمد گل مومند

<div><div> </div></div>	در سوریه پایبند بماند.	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	کریستین ورمث، سومین مقام عالی رتبه در پنتاگون دادن سلاح‌های پیشرفته به مخالفان سوری را رد کرد و تاکید کرد که سلاح‌هایی که تحویل مخالفان سوری خواهد شد شامل موشک‌های ضد تانک و استیونگر و موشک‌های دوش پرتاب نخواهد بود.	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	ایالات متحد امریکا به شدت اصرار دارد که با روسیه در فضای سوریه چه مستقیم و چه نیابتی درگیر نشود، حتا اگر این اتفاق تصادفی باشد. برای همین نیز از حجم حملات خود در چارچوب پیمان بین المللی مبارزه با داعش علیه این جریان کاسته است.	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	شبکه‌ی سی ان ان نیز گزارش داد که وزارت دفاع امریکا به خلبان‌های خود دستور داده تا مسافت ۲۰ مایل دریایی یعنی در حدود ۳۶ کیلومتری به جنگنده های روسی نزدیک نشوند.	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	منبع: العرب	<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>	برگردان: دیپلماسی ایرانی	<div><div> </div></div>

برگی از تاریخ

کشتار قومی در شمالی

"غبار در اثرش "افغانستان مسیر تاریخ" نوشته است:"شاه محمود خان برادر نادرشاه تمام فعالیت‌های تخریبی خودش را در این ولایت بدست قوای حشری پشتوزبانان ولایت پکتیا و بنام (افغان و غیرافغان) انجام داد و این خطرناک‌ترین هسته‌ی نفاق و تجزیه‌ی ملت بود که در صفحات شمال کشور بدست او کاشته شد و بعدها بدست محمد گل خان مومند آبیاری گردید."
از تصاویر و پردازهای میر غلام محمد غبار در جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ" بر می‌آید که نادر شاه با یک نوع جنون روانی در پی نابودی مردم شمالی با اجرای کشتن‌های دسته‌جمعی و انفرادی، ناخن‌کشیدن، زنده‌به‌گورسپردن، گوش و بینی‌بریدن و تیل‌داغ‌کردن‌ها برآمده و این همه مظلالم را به کمک شخص محمد گل مومند یک تن از فرماندهانش به محل اجرا گذاشته است. محمد گل یک بار در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۹ و بار دوم در اگست ۱۹۳۰ به دستور نادرخان و با توصیه‌ی "مالش از ما سرش از شما" در راس سپاه منگلی چون گرگ گرسنه بر جان مردم شمالی افتاده است، او در همین حملات بزدلانه خود میراث‌های تاریخی کوهدامن زمین از جمله قصر زیبای استالف را به خاکستر میدل نمود، باز هم بر حسب عادت مال مردم به غارت برده می‌شد و به زنان و دختران جوان تجاوز و بی‌ناموسی صورت می‌پذیرفت.

کشتارهای بی‌رحمانه محمد گل مومند را جراید دولتی آن وقت هم با وجودی که از طرف برادران شاه سخت کنترل می‌شدند، نتوانستند پنهان نگه‌دارند. اعدام ۵۰ نفر در یک روز، صد نفر اسیر، عده‌یی مقتول و فرار، ۱۹۲ نفر از مردم شمال محوس، ۷۰ نفر کوهستانی اسیر و سر هفت نفر کوهستانی به کابل آورده شد، از معلومات‌های جریده‌ی دولتی اصلاح هستند. جریده‌ی اصلاح در شماره‌ی ۵۸ برج دلو خود نوشت:"محمد گل مومند از مردم شمالی ۳۹۸۳۴ دانه طلا و ۱۴۹۲۰۶ سکه نقره از خانه‌ها زددی و به نادر شاه تقدیم کرد. البته این حساب روزنامه شامل آن عده زیورات، پول نقد و اثاثیه‌ی خانه مثل قالین، رادیو وغیره نمی‌شود که لشکریان وحشی صفت با خود بردند. غبار عین موضوع را تصدیق نموده و می‌افزاید:"درحالیکه شاه هر روز از ۱۰ الی ۵۰ نفر مردم شمالی را به عنوان اشرار بدون محاکمه گلوله‌باران می‌کرد، مردم دیدند که نادرخان و گل محمد خان مومند با انتقام مرگ کیوناری(سفیر انگلیس در کابل) خون مردم شمالی را تا آخرین نفر به خاک می‌ریزند، دست به یک سلسله اقدامات و قیام‌ها زدند و این قیام‌ها سندی شد تا بیشتر از پیش به ریختن خون این مردم اقدام نمایند. محمد گل مومند در قسمت ضرب و شتم مردم خود از ولی امرش نادر صلاحیت دادگاه و دادستانی همه را فراچنگ آورده بود.

بر اساس نگارش مرحوم غبار:"محمد گل خان مومند به امر شخصی‌اش ۱۵ نفر را اعدام، ۶۱۷ نفر را زنجیر و زولانه، ۳۶۰۰ نفر را محکوم به اعمال شاقه و زندانی نمود که شماره‌ی اخیر روزنامه‌ی اصلاح صریحن این موضوع را درج شماره‌های خود نموده است. "قسمتی از شهر چاریکار را حریق و نام چنگیزخان را برای خویش حاصل کرد و چندین خانواده پکتیایی را در این ولایت اسکان داد و زمین‌های مزروعی شان را جبرن قبض و به اوشان رایگان اعطا کرد. چهار قریه کلکان را آتش زد و اعلان نمود، مرده‌هایی که در روی زمین افتاده اند، هیچ کس نمی‌تواند دفن کند، اما سلطان محمد خان مرده یک نفر را دفن نمود و بدین جرم خانه‌اش را آتش زده و جسد مرده را از قبر بیرون کشیده و سر آن را برید و طور تحفه برای نادر فرستاد. محمد گل مومند برای سر هر فرد شمالی مبلغ یک هزار افغانی جایزه تعیین نمود و به خاطر حصول نمودن این جوایز خون‌های بسیاری ناحق ریختانده شد. این پاداشی بود که قهرمان مورد نظر نویسنده‌ی "دوبمه سقاوی" برای مردم پروان و کاپیسا که در دوره‌های جنگ استقلال و پیش از آن کانون داغ جهاد و مقاومت در برابر انگلیس‌ها بودند، با گرفتن انتقام بادارانش اهدا کرد و مثل مار هر کس را از ترس جان خود و مثل گژدم بر اساس طبیعتش نیش میزد و از پای می‌افکند. مرحوم میر نجم‌الدین انصاری می‌نویسد:"محمد گل مومند در سال‌های سلطنت محمد ظاهر شاه گفته بود:"من باید به مجرد سقوط سقوی در کابل و غلبه‌ی سمت جنوبی امر میدادم که چنداول کابل را سوخته، مردم آن را تار و مار و مال ایشان تاراج شود، اما این کار را نکردم و حال پشیمانم. خود را ملامت می‌کنم و به ریش خود تف می‌اندازم."

منبع: افغانستان، جغرافیای بحران، تالیف داکتر

صاحبنظر مرادی(۱۳۹۰)، کابل: انتشارات سعید،

صص ۸۷ – ۸۹

کدام... خادم فایز

اعتماد سیاسی در "حکومت وحدت ملی"



(۶)

بی‌پروایی و عملکردهای متضاد و متناقض روسای حکومت باعث شده تا مردم نسبت به کارگزاران و سیاست‌مداران این نظام بدبین شوند و در نهایت نقش غیرموثر نهادهای سیاسی-امنیتی در زمینه‌ی ایجاد امنیت برای اتباع کشور و رخدادهای فاجعه‌بار گروگان‌گیری، قضیه‌ی جلیز، سربریدن‌ها در بدخشان و معامله‌ی مسولان نهادهای امنیتی-سیاسی در سقوط قندز و عدم پیگیری قضایا از سوی نهادهای مذکور، اعتماد سیاسی را به صفر تقرب داده است.

اگر حکومت فعلی، می‌خواهد که اعتماد سیاسی و اعتماد اجتماعی را دوباره بدست آورد، باید توجه‌ی جدی روی وجود آوردن امنیت، آسایش، مطالبات و نیازهای مردم نموده و سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های دقیقی برای توسعه‌ی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی کشور را طرح و رویدست گیرد و عملکردهای خود را بر اساس ارزش‌های دموکراتیک، ملی، قانونی و انسانی عیار سازد، در غیر آن، بی‌اعتمادی سیاسی گامی است به سوی استبداد، قتل، جنگ، بیکاری، فقر، بی‌سوادی، اعتیاد، ناامنی و بی‌ثباتی بیشتر در کشور.

منابع:

۱. عدلی پور، صمد و قصابی رضوان و طاهری، نقی (۱۳۹۳)، تاثیر استفاده از شبکه‌ی اجتماعی فیسبوک بر اعتماد و مشارکت سیاسی جوانان، مطالعات فرهنگ-ارتباطات، سال پانزدهم، شماره ۲۸.
۲. سردارنیا، خلیل الله و قدرتی، حسین و اسلام، علیرضا (۱۳۸۸)، تاثیر حکمرانی خوب و سرمایه‌ی اجتماعی بر اعتماد سیاسی، پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی، سال پنجم، شماره اول.
۳. جهانگیری، جهانگیر و ابوترابی زارچی، فاطمه (۱۳۹۱)، تحلیل عوامل مرتبط با اعتماد سیاسی دانشجویان، دوفصلنامه علمی-پژوهشی دانش سیاسی، سال هشتم، شماره دوم
۴. گیدنز، ۱۳۷۷، پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز

حاکمیت شان نه تنها این اعتماد سیاسی را به صفر تقرب دادند، بلکه اعتماد اجتماعی‌پی را که میان شهروندان و اقوام مختلف جامعه، در دهه‌ی گذشته شکل گرفته بود، نیز خدشه‌دار ساختند. درحالیکه، "زندگی اجتماعی بدون وجود اعتماد در بین شهروندان، غیرقابل تحمل و حتا ناممکن است." (سردار نیا، ۱۳۸۸: ۱۲۷) در این جا، "منظور از اعتماد، نگرش مثبت فرد نسبت به دیگران است و منظور از اعتماد سیاسی، میزان اعتمادی است که شهروندان به رهبران و نهادهای سیاسی مربوط به حکومت دارند." (سردار نیا، ۱۳۸۸: ۱۴۸)

"اعتماد، یک مولفه‌ی ضروری در همه روابط مستمر اجتماعی است و تنظیم‌کننده‌ی روابط افراد جامعه و نحوه‌ی کنش‌های آن‌ها نسبت به هم در همه‌ی محیط‌های کنشی می‌باشد. عرصه‌ی سیاسی را می‌توان یکی از این محیط‌های کنشی دانست که اعتماد در آن متوجه روابط بین مردم و حکومت است. اهمیت اعتماد سیاسی را می‌توان از دو جنبه مورد توجه قرار داد: یکی از منظر فوایدی است که اعتماد برای نظام سیاسی به بار می‌آورد مثل اطاعت و حمایت مردم از سیاست‌گذاری‌ها و قوانین جامعه بدون توسل نظام سیاسی به زور و خشونت و همچنین پایداری نظام سیاسی و دیگری از منظر نتایجی است که برای مردم به بار می‌آورد، مثل برخورداری مردم از امنیت و آسایش و توجه به مطالبات و نیازهای مردم در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی." (جهانگیری، ۱۳۹۱: ۱۳۹۱)

در این اواخر، وضعیت امنیتی به حدی به وخامت گراییده که هیچ کسی باور ندارد شب دوباره به خانه می‌تواند برگردد یا خیر؛ این ترس و دهشت در سراسر کشور در حالی مستولی شده که حکومت در آوردن امنیت سرتاسری و در حداقل امر، حفظ امنیت شهرها هر روز ناتوان‌تر از پیش می‌شود، ولی برعکس طالبان ولسوالی‌ها را یکی پی دیگر سقوط داده و بپرق سفید شان را بر فراز ولسوالی‌ها به اهتزاز در می‌آورند. از یکسو، نامنی، انفجار و جنگ مردم را به وحشت انداخته و از سوی دیگر، ضعف اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی، بیکاری، فقر، سطح پایین کیفیت زندگی و ناامیدی نسبت به آینده، مردم این دیار را نسبت به حکومت، رهبران سیاسی و نهادهای امنیتی بی‌اعتماد ساخته است.

رهبران "حکومت وحدت ملی"، در اوایل با شتابزدگی تمام، دست به اصلاحات و امضای پیمان‌ها زدند و خواستند با گذاشتن نقطه‌ی پایان به پرونده‌ی کابل بانک، گامی به سوی مبارزه علیه فساد اداری برداشته و به مردم اطمینان دهند که شفافیت، پاسخگویی و ایجاد اداری سالم در اولویت کارهای شان قرار دارد، اما دیری نپایید که ناتوانی حکومت در مدیریت اوضاع بحرانی کشور نمایان شد. تداوم این وضعیت نه تنها بر اعتماد اجتماعی، کیفیت زندگی، امید به آینده، امنیت و رفاه اجتماعی‌پی که در دوران حاکمیت کرزی تا حدی شکل گرفته بود تاثیر منفی گذاشت، بلکه عملکرد کنشگران سیاسی و نهادهای امنیتی و سیاسی را نیز زیر سوال برد.

بیش از یک سال از عمر "حکومت وحدت ملی" می‌گذرد، در اوایل شکل‌گیری این حکومت، مردمان کشور بخاطریکه تازه از سردرگمی انتخابات ریاست جمهوری بیرون آمده بودند، خوشنود بر این بودند که این حکومت بنا به وعده‌هایی که سپرده و گام‌هایی که بر می‌دارد، می‌تواند افغانستان را از بحران کنونی نجات داده و گامی به سوی توسعه‌ی همه‌جانبه بردارد، اما بعد از یک سال انتظار، امید و اعتماد مردم افغانستان نسبت به این حکومت کاهش یافت.

در این اواخر، وضعیت امنیتی به حدی به وخامت گراییده که هیچ کسی باور ندارد شب دوباره به خانه می‌تواند برگردد یا خیر؛ این ترس و دهشت در سراسر کشور در حالی مستولی شده که حکومت در آوردن امنیت سرتاسری و در حداقل امر، حفظ امنیت شهرها هر روز ناتوان‌تر از پیش می‌شود، ولی برعکس طالبان ولسوالی‌ها را یکی پی دیگر سقوط داده و بپرق سفید شان را بر فراز ولسوالی‌ها به اهتزاز در می‌آورند.

از یکسو، نامنی، انفجار و جنگ مردم را به وحشت انداخته و از سوی دیگر، ضعف اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی، بیکاری، فقر، سطح پایین کیفیت زندگی و ناامیدی نسبت به آینده، مردم این دیار را نسبت به حکومت، رهبران سیاسی و نهادهای امنیتی بی‌اعتماد ساخته است. رهبران "حکومت وحدت ملی"، در اوایل با شتابزدگی تمام، دست به اصلاحات و امضای پیمان‌ها زدند و خواستند با گذاشتن نقطه‌ی پایان به پرونده‌ی کابل بانک، گامی به سوی مبارزه علیه فساد اداری برداشته و به مردم اطمینان دهند که شفافیت، پاسخگویی و ایجاد اداری سالم در اولویت کارهای شان قرار دارد، اما دیری نپایید که ناتوانی حکومت در مدیریت اوضاع بحرانی کشور نمایان شد. تداوم این وضعیت نه تنها بر اعتماد اجتماعی، کیفیت زندگی، امید به آینده، امنیت و رفاه اجتماعی‌پی که در دوران حاکمیت کرزی تا حدی شکل گرفته بود تاثیر منفی گذاشت، بلکه عملکرد کنشگران سیاسی و نهادهای امنیتی و سیاسی را نیز زیر سوال برد.

از آنجایی که "حکومت‌های مدرن به رشته پیچیده‌ی روابط اعتماد میان رهبران سیاسی و عامه مردم وابسته اند" (گیدنز، ۱۳۷۷: ۱۰۹)، رهبران "حکومت وحدت ملی" در طول یک سال

با سوءتغذی مبارزه کنید!

کدام... شکریه فروغ

دیروز در نشست تحت عنوان "شرکای کاری غنی‌سازی مود غذایی افغانستان"، داکتر فیروزالدین فیروز، وزیر صحت عامه گفته است که ۴۰ درصد کودکان در افغانستان از سوءتغذی رنج می‌برند. وی یادآور شد که این کودکان در آینده، با مشکلات فکری و جسمی متعددی روبرو خواهند شد. وی یک راهکار عملی را برای بیرون رفتن از این مساله، وضع یک قانون و مقرر خاص برای غنی‌سازی مواد غذایی در افغانستان عنوان کرده، گفت: باید موادهای خوراکی چون آرد، روغن، نمک و غیره با منرال‌ها و ویتامین‌ها غنی‌سازی شده، به بازار عرضه گردد. به گفته‌ی وی، ۹۰ درصد از مواد خوراکی وارد شده در کشور فاقد ویتامین‌ها و منرال‌هاست که باید بعد از غنی‌سازی وارد بازار افغانستان گردد.

سوءتغذی چهل درصدی کودکان در افغانستان، نگران‌کننده است. زیرا این آمار نشان می‌دهد که به چه میزانی از شهروندان کشور با فقر دست و پنجه نرم می‌کنند. یکی از شاخص‌هایی که امروز برای سنجش میزان فقر مورد توجه است، نحوه‌ی تغذیه خانواده‌ها است. فقر یکی از عوامل مهم ایجاد سوءتغذی و یکی از عواقب آن نیز است. همان طوری که فقر باعث سوءتغذی و ناتوانی فکری، جسمی و روانی می‌شود، سوءتغذی نیز فقر بیشتری را به دنبال دارد. سوءتغذی به معنای کمبودی نیازمندی‌های بدن است؛ کم‌خونی، کمبود پروتئین-انرژی، فقر آهن، کمبود کلسیم، ویتامین در بدن و عدم دسترسی به غذای سالم است.

در بسیاری خانواده‌های افغانستانی، سطح درآمد پایین‌تر از میزان مصرف است و خانواده‌ها توانایی تامین غذایی و نیازهای اولیه که جوابگوی استانداردهای تغذیه‌ی حداقل باشند را ندارند. این وضعیت نشان می‌دهد که کیفیت زندگی و سطح زندگی بسیاری از مردم افغانستان بسیار پایین است و بیشتر مردم دچار فقر درآمدی، فقر مطلق و فقر نسبی هستند و حتا زیر خط فقر قرار دارند.

میزان اندازه‌گیری فقر، نظر به تحقیقات و بررسی‌هایی که در زمان‌های مختلف انجام شده، متفاوت است. اما در این اواخر برای سنجش میزان فقر، از متغیر تغذیه استفاده می‌کنند؛ یعنی میزان مصرف انرژی، پروتئین و کسب ۱۰۰۰-۲۰۰۰ کالری هر فرد در روز بررسی شده و مطابق آن میزان فقیربودن فرد آزمایش می‌شود. اگر فرد نتواند میزان انرژی، پروتئین و منرال‌های مورد نیاز بدن خود را در هر روز تامین کند و حداقل ده درصد درآمد خود را برای رشد کیفیت زندگی و رفع نیازهای اساسی (پوشاک، غذا، مسکن) خود به مصرف برساند، فقیر است، اما در صورتی که بتواند روزانه مقدار کالری لازم ذکرشده را تامین و حداقل ده درصد درآمد خود را برای بهبود کیفیت زندگی خود به مصرف برساند، جزئی از افراد فقیر به شمار نمی‌رود.

از آنجایی که خانواده‌های افغانستان، بدون در نظر داشت مقدار موجود پروتئین، منرال و دیگر مواد مفید خوراکی‌ها، غذاهای تکراری می‌پزند، اعضای خانواده نمی‌توانند با این رژیم غذایی ناسالم، میزان کالری لازم در یک روز را پوره کرده و به قدر کافی نیازهای اولیه‌ی بدن شان را تامین کنند. از طرف دیگر، میزان مصرف میوه‌جات و سبزی‌ها در میان خانواده‌های افغانستانی کم‌رنگ است، بدین اساس کودکان ویتامین‌ها و منرال‌های مورد نیاز را نمی‌توانند بدست بیاورند، لذا دچار سوءتغذی می‌شوند.

در نهایت، می‌توان گفت که وزارت محترم صحت عامه باید اقدامات لازم را برای غنی‌سازی موادغذایی انجام دهد و تمام موادهای غذایی وارد را بررسی و موادخوراکی‌هایی را که فاقد منرال‌ها و ویتامین‌های لازم هستند اجازه‌ی ورود به بازار افغانستان ندهد. از سوی دیگر، باید تحقیقات لازم برای بررسی و سنجش میزان فقر، نحوه‌ی تغذیه خانواده‌ها، میزان رعایت بهداشت و کیفیت زندگی خانواده‌ها انجام داده و برای ایجاد خانواده‌ی سالم، تغذیه‌ی سالم، رعایت بهداشت و توسعه‌ی کیفیت زندگی برنامه‌های آگاهی‌دهی را در روستاها و شهرهای افغانستان ایجاد کند.